**حرم حضرت**

**سلطان الشّهداء**

و از جمله مهاجرات حرم حضرت سلطان الشّهداء امة اللّه المحزونه فاطمه بيگم است \* اين ورقه مقدّسهء شجره الهيّه از بدايت جوانی در سبيل الهی ببلايای نامتناهی گرفتار گشت \* اوّل مصيبت پدر پاک گهرش در اطراف بدشت بعد از مشقّتهای عظيمه در بيابان در کاروانسرائی بزحمت بی‌پايانی در غربت و کربت و ناتوانی وفات نمود و اين مخدّره يتيم گشت \* چندی گرفتار بود تا آنکه بدرقه عنايت رسيد و در ظلّ عفّت و عصمت حضرت سلطان الشّهداء در آمد و چون سلطان الشّهداء ببهائی شهير آفاق و دلداده دلبر رحمانی و سر گشته و سودائی بود و ناصر الدّين شاه در نهايت خونخواری و اعداء در کمين بودند هر روز سعايتی مينمودند و فتنه و آشوبی می‌انداختند \* لهذا خاندان سلطان الشّهداء روزی در حقّ او امين نبودند و هميشه مترصّد شهادت او بودند و در نهايت اضطراب ايّام بسر ميبردند \* خاندان مشهور ببهائی اعدا در نهايت ظلم و بيدادی حکومت در تعرّض نامتناهی پادشاه اقليم در غايت خونخواری ديگر معلوم است که اين خانواده ايّام را چگونه بسر ميبردند هر روز صدائی بود هر دم ضوضائی در هر نَفَس غوغائی \* تا آنکه شهادت حضرت سلطان الشّهداء بميان آمد حکومت چنان درندگی ظاهر نمود که عالم انسانی بجزع و فزع آمد و جميع اموال بتالان و تاراج رفت و آن خانواده به قوت ضروری محتاج شد \*

فاطمه بيگم هر شب زار زار گريه مينمود و تا بامداد همدم چشم اشکبار بود \* چون نظر باطفال مينمود از آتش حسرت مانند شمع ميگداخت ولی بشکرانه حضرت پروردگار ميپرداخت که الحمد للّه اين مصائب و نوائب در سبيل نيّر آفاق و در محبّت کوکب اشراق است مظلوميّت خاندان حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام را بخاطر ميآورد که بچه مصائب شديده در راه خدا امتياز يافتند \* چون متذکّر ميشد قلبش پرواز مينمود که الحمد للّه ما نيز با خاندان نبوّت همدم و همراز شديم \* و چون تضييق بر خاندان سلطان الشّهداء شديد بود لهذا جمال مبارک امر بحضور آنان نمودند تا در سجن اعظم در جوار موهبت کبری تلافی مافات گردد \*

چندی در نهايت شکر و شادمانی در جوار رحمانی زندگانی نمود و هر دم حمد و ستايش ربّانی بر زبان ميراند با وجود آنکه سليل سلطان الشّهداء آقا ميرزا عبدالحسين در سجن اعظم وفات نمود والده‌اش فاطمه بيگم در نهايت تسليم و رضا بود ابداً آه و فغان ننمود و ماتم نگرفت و کلمه ئی متأثّرانه و متحسّرانه بر زبان نراند \*

اين امة اللّه بی‌نهايت صبور و شکور و وقور بود ولی بوقوع مصيبت کبری و رزيّه عظمی صعود سراج ملأ اعلی صبر و قرار نماند اضطراب و احتراق بدرجه ئی رسيد که دائماً مانند ماهی لب تشنه بر روی خاک ميغلطيد و جميع اعضا در اضطراب و انقلاب بود \* عاقبت مقاومت فراق نماند اطفال را وداع کرده بجوار رحمت کبری صعود نمود و بظلّ عنايت حضرت احديّت بشتافت و در بحر انوار مستغرق گشت \* عليها التّحيّة و الثّناء و عليها الرّحمة و البهاء و طيّب اللّه ترابها بصيّب الرّحمة من السّماء و اکرم اللّه مثويها فی ظلّ سدرة المنتهی \*